

یک تجربه کارگری

در ارتباط با

برگزاری مراسم اول ماه مه در شهر مهاباد



محمود محمدی اخکند از اعضای سندیکای خباز در سال 57



محمود صالحی

تجارب جنبش کارگری - اعم از مثبت یا منفی آن - اگر که به درستی با آن برخورد شود و به شکل خلاقانه و صحیحی مورد استفاده و تجربه اندوزی قرار گیرد ، به خودی خود از این قابلیت برخوردار است که جنبش کارگری را گام هایی - هر چند کوچک - به جلو سوق داده و ضمن پالایش این جنبش از ناخالصی ها و ناهمگونی های غیر کارگری ، به سهم خود در سلامت و راست قامتی آن به سوی موفقیت و پیروزی نقش داشته باشد.

تجربه برگزاری مراسم بزرگداشت اول ماه مه ، روز جهانی کارگر در سال 1362 و در شهر مهاباد ، خود از این قبیل تجاربند که به پیشنهاد مکرر دوستان ، - دوستانی که خود به نحوی از انحاء در جریان آن قرار داشتند و دارند - بر صفحه کاغذ نقش می بندد . آنان به دفعات از من خواسته اند که : حال که جنبش کارگری گام به گام به پیش می رود و در هر گام خود و به همراه آن کل جنبش اجتماعی این مرز و بوم را گسترش و غنا می بخشد ، بد نیست که از این

تجربه نیز در جای خود استفاده کنند و از نکات مثبت و منفی آن ، درس بگیرند . من هم با اذعان به اهمیت این گونه تجارب ، سرانجام تصمیم گرفتم که بعد از 27 سال گزارش برگزاری این مراسم (مراسم اول ماه مه سال 1362 در شهر مهاباد را) که در واقع ما کارگران بانی آن بودیم ، جهت اطلاع کارگران ، به شکل مختصری به تصویر بکشم و آن را به ویژه به کارگران این شهر - شهر مهاباد - تقدیم نمایم .

امید وارم که توان این را داشته باشم که در آینده ای نه چندان دور خاطرات خود و دوستانی را که به شکلی با آنان در ارتباط بودم به شکل مفصل تری به رشته تحریر درآورم و یک به یک آن ها را با کمک و همیاری دوستان بنویسم .

*

سفر به شهر مهاباد و استقرار در این شهر

در سال 1358 ما جمعی از کارگران خباز شهر سقز جهت کار و فرار از دست کارفرما به شهر مهاباد رفتیم و هر چند یک بار جهت تقویت سندیکای تازه تاسیس شده کارگران خباز سقز به آن شهر مراجعه و یا در جلسات آن سندیکا شرکت می کردیم . بعد از تصرف شهر سقز توسط دولت و انحلال سندیکا، ما دیگر در شهر مهاباد مستقر و مشغول به کار شدیم. تا آنجا که بیشتر کارگران ناوایی های این شهر (شهر مهاباد) را کارگران سقزی تشکیل می دادند و اگر از مردم مهاباد سؤال می شد که کارگران ناوا عمدتاً اهل کجا هستند همگی در جواب می گفتند : " اهل سقز " .

البته پیدا کردن کار و اقامت ما در این شهر بدون مشکل پیش نرفت . ما در آغاز با مشکلات عدیده ای روبرو بودیم و سختی های زیادی را تحمل کردیم . مردم به ما اعتماد نداشتند و چون مجرد بودیم به اکراه خانه در اختیار ما می گذاشتند . همینکه می گفتیم بچه سقز هستیم به ما می گفتند " شما کمونیست هستید " . اگر چه بیشترمان فقط اسم کمونیسم به گوشمان خورده بود و نمی دانستیم که کمونیسم چیست و چه معنی می دهد ؟ تا اینکه به تدریج با کار و فعالیت روزانه و همچنین برخورد های صبورانه و با حوصله ، در میان مردم ، پایگاه خوبی برای خودمان ایجاد کردیم و مردم کم کم به ما اعتماد پیدا کردند . تا آنجا که اگر اغراق نکنم

در اواخر سال 1362 رابطه ما با بخشهایی از مردم در برخی محلات شهر مهاباد بسیار خوب شده بود و مردم به راحتی به ما اعتماد می کردند و به عنوان مثال دیگر برای اجاره مغازه و خانه ، با آن مشکلاتی که در بدو ورود به شهر با آن روبرو شده بودیم و با آن ها دست و پنجه نرم می کردیم ، مواجه نبودیم .

برگزاری مراسم اول ماه مه در این شهر

چند سال از جنگ ایران و عراق می گذشت . همه چیز در خدمت پیشبرد مسائل جنگ و اهداف آن قرار داشت . هرگونه صحبت کردن در جهت خلاف این اهداف و مصالح آن ، مجازات های سنگینی در بر داشت . در شهر کوچکی مثل مهاباد ، ده ها نفر تنها به جرم . . . اعدام شده بودند و صد ها نفر نیز در زندان بودند . خانواده ها هر لحظه منتظر بودند که خیر اعدام عزیزانشان را بشنوند و کمتر خانواده ای به انتظار آزادی عزیزان نشسته بودند . نیروهای دولتی با همه امکاناتی که در اختیار داشتند شهر را به یک پادگاه نظامی تبدیل کرده بودند و در همه جا مراکز ایست و بازرسی دایر شده بود . شهر با تانگها و نیرو های نظامی در محاصره کامل قرار داشت و در خیابان ها و کوچه های شهر گشت های پیاده در تعداد 20 تا 30 نفره مشغول گشت زنی بودند . این نیروها به تمام نقاط شهر رفت و آمد می کردند و اختیار تام داشتند تا در صورت لزوم هرکس را که بخواهند دستگیر و روانه زندان کنند و یا حتی به گلوله ببندند . هیچ کس در امان نبود و هر لحظه مردم انتظار داشتند که دستگیر و یا در جلو چشم مردم در کوچه یا خیابان مورد حمله نیروهای دولتی قرار بگیرند و در همان جا تیرباران شوند و . . .

*

اما در داخل همین شهر کوچک کارگران و فعالان کارگری ای وجود داشتند که در همان شرایط نیز به فکر فعالیت در میان کارگران بودند و در صدد بودند تا به سهم خویش دین خود را نسبت به این جنبش که از آن خود آنان بود ادا کنند . آنان در حد وسع و توان خویش ، خواست ها و مطالبات کارگران را دنبال می کردند و در پیگیری آن خواست ها و مطالبات کوشا بودند .

کارگران از جمله مصمم بودند تا مراسم بزرگداشت اول ماه مه ، روز جهانی کارگر را در این شهر برگزار کنند و حتی المقدور در معرفی این روز تاریخی و دستاوردها و اهداف آن در میان مردم نقش داشته باشند . من هم در واقع یکی از آن کارگران بودم که تصمیم به برگزاری مراسم این روز گرفته بودند .

*

همان طور که گفتم از مدتها پیش ب فکر برگزاری این مراسم در این شهر بودیم . لذا با نزدیک شدن اول ماه مه ، تعداد زیادی از کارگران به دور هم جمع شدیم و تصمیم گرفتیم که جلساتی را جهت تصمیم گیری در این خصوص و چگونگی اجرای مراسم داشته باشیم . یادم نمی رود که ما در همین رابطه چند جلسه برگزار کردیم و در هر جلسه روی مواردی از آنچه را که در نظر داشتیم صحبت کردیم و یکی یکی آن ها را به تصویب رساندیم

مصوبه نهایی کارگران ، برای اجرای مراسم روز جهانی کارگر در شهر مهاباد و در آن سال به قرار زیر بود :

1 – در سه نقطه از شهر ، سه عدد پلاکارد ، هر پلاکارد به متر اژ 4 متر نصب شود . پلاکارد اول بین میدان ملاجی و میدان شهرداری ، بالاتر از پاساژ ساتی و در نزدیکی کلانتری 11 ، پلاکارد دوم بین میدان شهرداری و چهار راه آزادی ، جلوی فروشگاه لوازم خانگی خطیبی و سومین پلاکارد نیز در اطراف میدان آهنگران (میدان کارگران ساختمانی) . شعار مورد نظر ما در تمامی پلاکارد ها نیز عبارت بود از : اول ماه مه (11 اردیبهشت) روز جهانی کارگر گرامی باد .

2 – پخش اعلامیه ها و نوشته های کارگری و نصب آن در مراکز مختلف شهر .

3 – تعطیلی اکثریت قریب به اتفاق ناوایی هایی که کارگرانشان با ما در تماس بودند ، از ساعت 10 الی 11 صبح و پخش شیرینی و شکلات در این ساعت و این روز ، همراه با سخنرانی برای مردم ، در رابطه با اول ماه مه ، روز جهانی کارگر و توضیح برگزاری مراسم در این روز از جانب کارگران .

4 - سخنرانی دو نفر از کارگران ، در دو نقطه از شهر . (سه راه میدان آرد و میدان آهنگران) -

(میدان کارگران ساختمانی -) در ساعت 11 صبح .

به این ترتیب فهرست فعالیت های اول ماه مه در شهر مهاباد مشخص شد.

نصب پلاکارد و بخش تعدادی اطلاعیه و تراکت در مسیر میدان ملا جامی، چهارراه آزادی ، میدان شهرداری، بازار اصلی شهر و کوچه های اطراف آن به من (محمود صالحی) ، محمود محمدی اخکند و آقای م - ه و اگذار شد و قرار بود که ما شب هنگام این کار را انجام دهیم ، تا مردم در صبح روز بعد - اول ماه مه - با مشاهده پلاکارد های قرمز رنگ روز خود را آغاز کنند.

ما برای نصب پلاکارد ها نیاز به حدود 50 متر طناب داشتیم که به دلایلی چند نتوانستیم آن را تا یک روز مانده به اجرای مراسم - روز دهم - خریداری نماییم . لذا در روز دهم من و محمود مقداری طناب را که در میدان شهرداری به طرف چهار راه آزادی و خیابان های اطراف آن ، برای نصب تعدادی پارچه نوشته ها به دیوار بسته شده بودند شناسایی کردیم . همه روزه پارچه نوشته ها و عکس هایی در رابطه با مسائل و موضوعات جنگ ، برای مشاهده عموم مردم ، در برخی مسیرها ، از جمله محل های یاد شده به نمایش گذاشته می شد . من و محمود تصمیم گرفتیم که از طناب های مورد نظر، تا حدی که مورد نیاز ما بود استفاده نماییم . لذا در غروب همان روز - روز دهم - قبل از شروع حکومت نظامی و در حالی که هوا گرگ و میش شده بود و مردم به خانه های خود باز می گشتند ، من و محمود یک دوچرخه مدل 28 را جهت این کار در جلو بانک ملی مرکزی مستقر کردیم و پس از بستن یک سر طناب به دوچرخه ، به طرف محله محمود کان حرکت کردیم که پس از شروع حرکت طناب از جای خود کنده شده و به دنبال ما کشیده می شد . ما در یکی دو جای دیگر این کار را تکرار کردیم و من که پشت ترک دوچرخه نشسته بودم هر بار به سرعت طناب ها را جمع می کردم و به راه خود ادامه می دادیم . تا اینکه از این طریق طناب مورد نیاز ما برای نصب پلاکارد ها مهیا شد .

شب پلاکارد ها را درست کردیم و پس از نوشتن شعار یاد شده (اول ماه مه - 11 اردیبهشت - روز جهانی کارگر، گرمی باد) با خطی درشت و خوانا ، به همراه با چند قطعه عکس از کاک احمد شعبانی ، عطا رستمی و چند نفر دیگر، که در راه جنبش کارگری جان خود را از دست داده بودند ، جهت نصب در محل های مورد نظر حرکت کردیم . در شهر حکومت نظامی برقرار بود و هیچ کس نمی توانست بدون حمل چراغ حرکت کند . در غیر اینصورت حتی ممکن بود که مورد اصابت گلوله قرار گرفته و جان خود را از دست بدهد . ساعت 10 شب به اولین محل که پاساژ ساتی بود رسیدیم . پاساژ ساتی مابین میدان ملا جامی و میدان شهرداری قرار داشت که پایگاه های بانک سپه و کلانتری 11 در آن خیابان واقع شده و آن مناطق را کنترل می کردند. من (محمود صالحی) و محمود محمدی اخکند و م - ه به نبش کوچه مسجد جامع (مزگوتی سوور) رسیدیم . قرار بود من از طرف پاساژ و محمود اخکند از طرف چلوکبابی حاتم به بالای درختهای کنار خیابان که طول هر کدام تقریباً به 10 متر و شاید هم بیشتر می رسید برویم و آقای م - ه هم در نبش کوچه مسجد جامع منتظر مانده و نگاهی بدهد. اما به مجرد اینکه ما از درخت ها بالا رفتیم، یکی از نگهبانان کلانتری 11 انگار که چیزی نظر او را جلب کرده باشد ، شروع به تیراندازی به اطراف کرد . م - ه که در نبش کوچه مسجد جامع نگاهی می داد به سرعت از محل دور شد و ما در بالای درخت ساکت و بی حرکت مانده بودیم و نمی دانستیم که چه کار باید بکنیم ؟ خوشبختانه نگهبان متوجه ما نشده بود و احتمالاً به چیزی مشکوک شده و یا شاید هم م - ه و یا شخصی دیگر نظر او را جلب کرده بود که او اقدام به تیراندازی کرده بود . نگهبان مربوطه سرانجام پس از مدتی که زمانش برایم مشخص نیست از آنجا دور شد و جای خود را به نگهبان دیگری داد . ما نیز در تمام این مدت ، بدون تحرک و در حالی که حتی با احتیاط نفس می کشیدیم در تاریکی بالای درخت به انتظار ماندیم و از آنجا شاهد و ناظر جریانات بودیم . به هر حال هر طور که بود ما پلاکارد را نصب کردیم و یواش یواش از درخت پائین آمدیم و به آرامی و با استفاده از تاریکی شب خود را به نبش کوچه رساندیم و از آنجا پا به فرار گذاشتیم . وقتی که شروع به فرار کردیم ، نگهبان که انگار متوجه سر و صدایی شده بود همین طور بی هدف شروع به تیراندازی کرد، که دیگر ما از محل دور شده بودیم و فقط صدای شلیک گلوله را می شنیدیم .

ما در همان کوچه یک خانه داشتیم که محل زندگی تتی چند از دوستان مان بود . پس از احتیاط های لازم وارد آن خانه شدیم و پس از یکی دو ساعت استراحت و یادآوری نقشه کار، به طرف میدان آهنگران (میدان کارگران ساختمانی) حرکت کردیم . هرکدام از ما به پشت بام یک

طرف میدان رفتیم تا طناب یکی دیگر از پلاکاردها را به لوله های بخاری مغازه های اطراف ببندیم . من طناب را بستم اما طرف محمود اخکند لوله و یا جای بستن طناب نداشت . به ناچار پائین آمدیم و یک سنگ بزرگ پیدا کردیم و آن را دو نفری و به زحمت به پشت بام مغازه منتقل کردیم و سردیگر طناب را نیز به آن وصل نمودیم . خوشبختانه ما برای نصب پلاکارد در این محل با هیچ اتفاقی مواجه نشدیم و پس از نصب آن به طرف کوچه مسجد جامع حرکت کردیم . اما در نهایت تأسف وقتی به اطراف محل مورد نظر رسیدیم و از سر کوچه به پلاکارد نگاه کردیم متوجه شدیم که پلاکارد را وارونه نصب کرده ایم و خیلی از این بابت ناراحت شدیم . ما نمی دانستیم که چطور یک بار دیگر به بالای این درخت ها برویم و آن را درست کنیم . نگهبان هم که حساس شده بود و ما نتوانستیم آن را درست کنیم .

با اینکه تقسیم کار کرده بودیم ، و بعضی کارها به دیگر دوستان کارگر ما محول شده بود با اینهمه کارهای ما زیاد بود و احتمال می دادیم که نتوانیم به همه کارها برسیم . از م - ه هم که خبری نبود و ما یک ما بعد از 11 اردیبهشت از ایشان باخبر شدیم . به ناچار به طرف محله محمودکان رفتیم و وارد منزل یکی از کارگران نانوائی به نام م - ش شدیم . تعدادی از تراکت های مربوط به روز کارگر را به ایشان دادیم و پس از صحبت هایی چند ، قرار بر این شد که صبح زود تراکت ها را به همراه آقای س - غ در مسیرهای منتهی به بازار اصلی شهر نصب کنند . مشروط بر اینکه ما با س - غ صحبت کنیم و او را در جریان پخش این تراکت ها بگذاریم . پس از اتمام صحبت با م - ش ، بلافاصله به طرف خانه س - غ که یکی دیگر از کارگران خباز بود حرکت کردیم . منزل س - غ در مسیر بازار قرار داشت . به درب خانه س - غ رسیدیم . نیمه های شب بود . یواشکی و به شکلی که صدایش در سکوت شب جلب توجه نکند درب خانه را به صدا درآوردیم . س - غ از پشرب گفت کیست؟ من هستم محمود . در را باز کن . با شما کار داریم .

در باز شد و ما (من و محمود) وارد خانه شدیم . از قیل با هم هماهنگ کرده بودیم که چگونه با س - غ حرف بزنیم و چه بگوییم تا درخواست ما را در آن وقت شب بپذیرد .

- سلام آقای س - غ !

- سلام دوستان ، سلام . چه عجب ! این وقت شب ، با این حکومت نظامی ، چطور شد که

آمدید اینجا ؟

- رک و راست ، درخواستی از شما داریم که امیدواریم آن را قبول کنید.

- چه درخواستی ؟ درخواست شما این نصف شب چیست ؟

- راستش را بخواهید فردا روز جهانی کارگر است و دوستان به ما ماموریت داده اند تا یک سری اطلاعیه و تراکت که مربوط به روز جهانی کارگر است در خیابانها و کوچه ها پخش و نصب کنیم . دوستان از جمله ، شما و م - ش را تعیین کرده اند که این کار را در این مسیر (مسیر منتهی به بازار) انجام دهید.

- ای لاکردارها ! من از اول شما ها را می شناختم ولی شما ها هیچ وقت به من نمی گفتید که چه کاره هستید ، من خودم سالهاست که کمونیست هستم و... باور کنید وقتی شما ها را دیدم حدس زدم که برای چه آمده اید . چشم شما که از من بخواهید که جانم را فدا کنم . این که چیزی نیست . این که درخواست کوچکی است . به روی چشم . فردا صبح زود به همراه م - ش مسیر تعیین شده را از نوشته های روز کارگر پر خواهیم کرد .

بعد از اینکه صحبت هایمان با س - غ به پایان رسید ، در حالی که شب از نیمه گذشته بود ، یک بار دیگر به طرف پلاکاردی که در جلو پاساژ ساتی پائین تر چلوکبابی حاتم نصب کرده بودیم حرکت کردیم تا برای بار دیگر شانس خودمان را امتحان کنیم . راستش نمی توانستیم خودمان را راضی کنیم که آن پلاکارد همان طور وارونه آنجا باشد . برای اینکه فردا وقتی مردم آن را مشاهده کنند به ما می خندند و... لذا برگشتیم تا بتوانیم برای بار دوم به بالای درخت برویم و پلاکارد را درست کنیم. خود را به محل مورد نظر رساندیم . همه جا را به دقت زیر نظر گرفتیم . اوضاع در مجموع بد نبود . به هر شکلی که بود در یک فرصت مناسب به بالای درخت رفتیم و به سرعت پلاکارد را درست کرده ، پایین آمدیم و بدون اینکه مشکلی برایمان پیش بیاید به سوی مقصد بعدی (اطراف فروشگاه خطیبی) و نصب پلاکارد سوم حرکت کردیم . (تا این پلاکارد را درست کردیم چند مدت طول کشید که زمان آن برایم مشخص نبود.) در یکی از مسیرهای منتهی به بازار متوجه شدیم که دو نفر با صورت بسته مشغول نصب تراکت و اطلاعیه به در و دیوار هستند . با نگاه به متن یکی از اطلاعیه ها فهمیدیم که در رابطه با اول ماه مه و روز کارگراست . همان اطلاعیه های خودمان بود . دانستیم که آن دو نفر نیز از دوستان ما هستند . خودمان را به آنان نشان ندادیم و به قصد نصب آخرین پلاکارد ، به سوی محل مورد نظر (اطراف فروشگاه خطیبی) حرکت کردیم .

درختان خیابان آزادی خیلی بلند بود و ما از چند روز پیش دو درخت را برای نصب پلاکارد در این خیابان شناسایی کرده بودیم . وقتی به پای درخت ها رسیدیم هوا هنوز تاریک بود . از درخت ها بالا رفتیم تا پلاکارد را نصب کنیم. از شانس ما زمانی که هنوز بالای درخت بودیم یکی از گشت های پیاده سپاه پاسداران از آن مسیر عبور کرد و چند مدتی در آن مسیر مکس کردند، ما هاج و واج مانده بودیم که چکار کنیم . خودمان را پشت توده ای از شاخه و برگ پنهان کردیم و مثل یک شیئی بی جان ، بدون حرکت در جای خود میخکوب شدیم . به سختی نفس می کشیدیم و هر آن منتظر بودیم که گشت متوجه ما بشود و بدون درنگ ما را به گلوله ببندد. خوشبختانه گشت از آنجا رد شد و مسیر خود را به سمت میدان شهرداری ادامه داد . هوا داشت کم کم روشن می شد و کارگران خباز یکی پس از دیگری عازم محل کارشان بودند . از صحبت هایی که با مأموران و نیروهای گشت پیاده داشتند متوجه می شدیم که کارگر خبازند . به آرامی و بدون اینکه کسی متوجه ما بشود از درخت ها پائین آمدیم و به سوی منزل حرکت کردیم . نزدیکی های صبح بود که به خانه رسیدیم .

خیلی خسته بودیم . خواستیم برای مدتی استراحت کنیم . اما آنقدر اضطراب داشتیم که در نهایت قادر به این کار نشدیم . به ناچار بلند شدیم و منزل را ترک کردیم و به کوچه و خیابان آمدیم تا بازتاب فعالیت های شب گذشته خود و دوستان را ببینیم و با مردم حرف بزنیم. اولین جایی که رفتیم مغازه کاک قادر بود که صبح ها سیب زمینی و تخم مرغ پخته می فروخت و مردم دسته دسته به آن مغازه که در میدان منگوران قرار داشت می رفتند و صبحانه می خوردند. من و محمود هم ، برای صرف صبحانه به آنجا رفتیم . مردم اطلاعیه ها را دیده بودند و از آن ها صحبت می کردند . بعد از صرف صبحانه به مناطقی که قرار بود نوشته های روز کارگر در آن مناطق پخش شود رفتیم و از جمله به خیابان ها و محله های ملاجایی، تپه قاضی، سیدآشان، آش مام احمد، کانی مام قمبران، کانی سوفی تها، چهارراه آزادی، سه راه وفایی، کوچه ارمیان، کوچه خری، محمودکان، پشت تپ، باغی سیسه و گمرک سر زدیم . با وجود حکومت نظامی و توجه به اینکه شهر تماماً در اختیار نیروهای دولتی بود ، اما کارگران و فعالان کارگری شب هنگام تمام شهر را از نوشته ها و اطلاعیه های روز جهانی کارگر پرکرده بودند و به هر کجا که سر می زدیم بحث روز کارگر و پخش اطلاعیه به مناسبت این روز بود.

فردای آن روز نیروهای دولتی وقتی متوجه شدند که خیابان ها و کوچه های شهر پر از شعارها و نوشته های کارگری و اطلاعیه های روز جهانی کارگر شده است ، بلافاصله دست

به کار شده و برای جمع آوری و از بین بردن آن ها دست به دامن نیروهای گشت پیاده سپاه پاسداران شد ، تا با استفاده از این نیروها هم کوچه ها و خیابان ها را از اطلاعیه ها و شعارهای روز جهانی کارگر ، به قول خودشان پاکسازی نماید و هم با پخش گسترده این نیروها در سطح شهر و به اصطلاح ایجاد رعب و وحشت ، مردم را بترساند. از این رو نیروهای دولتی در تمام شهر پخش شده بودند تا با نشان دادن خود به مردم جلو برنامه ها و اعتراضات احتمالی در روز کارگر را بگیرند.

در آن زمان بیش از 70 درصد ناوایی های شهر مهاباد با ما در ارتباط بودند . ما آنان را سازماندهی کردیم که از ساعت 10 الی 11 صبح دست از کار بکشند و برای مردم در مورد روز جهانی کارگر صحبت کنند و در بین مردم شیرینی و شکلات پخش نمایند . (بعد از تصرف شهر مهاباد توسط دولت ، مردم از کمبود نان رنج می بردند و بر همین اساس همه روزه برای تهیه نان ، جلو درب ناوایی ها ، صف می کشیدند و بعضی مواقع حتی تا ساعت ها منتظر می ماندند) . به همین دلیل ما محل خبازیها را در مجموع برای تبلیغ مسائل این روز و در این رابطه خواست ها و مطالبات مورد نظر کارگران مناسب دیدیم . چون در جلو هر ناوایی تعداد 20 الی 30 نفر همیشه منتظر نان بودند و با این تصمیم ما در اکثریت شهر حضور پیدا می کردیم بدون اینکه هزینه ای هم بدهیم و قرار بر این شد که هر کارگر تلاش کند تا حتی المقدور با تعداد هرچه بیشتری از اهالی شهر در خصوص این روز تاریخی و اهداف و مقاصد آن صحبت کنند. ما هم تعیین شده بودیم که در صورت امکان در محل سه راه میدان آرد و میدان کارگران ساختمانی سخنرانی کنیم . البته باید اذعان کنم که شرایط خیلی سخت بود و دولت ظاهراً قرار داشت که با تمام قدرت مردم را سرکوب کند و جلوی اعتراضات آن ها را در قبال فشار و بی عدالتی های فزاینده ی موجود بگیرد . لذا هرگونه اعتراضی را با دستگیری و زندان و اعدام پاسخ می داد .

در آن روز نیروهای دولتی که از پخش و نصب این همه نوشته و اطلاعیه مات و مبهوت شده بودند سراسیمه به نقاط مختلف شهر سر می زدند تا شعارها و اطلاعیه های روز جهانی کارگر را جمع آوری و از بین ببرند . غافل از اینکه در سه نقطه مهم شهر، در وسط خیابان ، سه عدد پلاکارد نصب شده است که به ویژه یکی از آن ها در بغل گوش خود آن ها (کلانتری 11)

می باشد . ما در آن روز و در آن ساعات در آن خیابان ها پرسه می زدیم و به دفعات شاهد این بودیم که چگونه مردم از دیدن آن پلاکارد ها خوشحال می شدند و برای کسانی که این کار را کرده بودند درود می فرستادند. آنان نمی توانستند شادمانی خود را از این که این پلاکارد ها به ویژه در آن نقاط حساس نصب شده بودند پنهان دارند و از این که هنوز کسانی هستند که فریاد آزادی را سر می دهد به هم دیگر تبریک می گفتند. واقعیت اینکه در آن روز، لااقل برای چند ساعت هم که شده ، شهر به شرایط و اوضاع و احوال روزهای اول انقلاب تبدیل شده بود.

حدود ساعت 11 صبح بود که نیروهای لباس شخصی متوجه شدند که کارگران در خیابان ها پلاکارد های قرمز رنگی نصب کرده اند . لذا بخشی از نیروهای خود را که همگی مسلح بودند ، برای جمع آوری آن ها به محل های یاد شده فرستادند . اولین پلاکاردی را که شناسایی و اقدام به کندن آن کردند همان پلاکارد جلو پاساژ ساتی بود . پله ای را که به همراه آورده بودند به تنه درخت تکیه دادند و یکی از نیروهای سپاه به بالای درخت رفت و پلاکارد را پاره کرد. نیروهای دولتی خیلی عصبانی بودند و همین طور بد و بیراه می گفتند و فحش می دادند . مردم هم به آنان نگاه می کردند و از اینکه این نیروها ناراحت و عصبی هستند و به خود می پیچند خوشحال می شدند و با خنده همدیگر را نگاه می کردند. این نیروها با حمل پله به تمام خیابانها سر می زدند تا اگر پلاکاردی در یکی از خیابانها نصب شده باشد آن را جمع کنند . به هرحال پلاکاردهای روز جهانی کارگر، تا ساعت ها جلو چشم مردم بودند و مردم از این بابت خیلی خوشحال شده بودند .

من هم بر اساس تقسیم کاری که کرده بودیم ، در یک فرصت مناسب ، در سه راه میدان آرد ، برای دقایقی در بین مردم سخنرانی کردم و چنین گفتم :

" مردم ! امروز روز کارگر است . این روز به همه شما مبارک باد . ما همه کارگریم و باید درخواست کار کنیم . دولت موظف است که به ما کار بدهد و در غیر این صورت برای ما بیمه بیکاری تعیین نماید . مردم ! اگر ما سکوت کنیم از گرسنگی خواهیم مرد ". مردم زیادی به دور من حلقه زده بودند و به حرف های من گوش می دادند . در پایان با این دو شعار: " زنده با روز جهانی کارگر! زنده باد حکومت کارگری ! صحبتیم را به پایان رساندم و به سرعت از آن محل دور شدم . . .

محمود آخوند هم در میدان کارگران ساختمانی سخنرانی کرد . او هم در مورد روز جهانی کارگر و اهداف آن با مردم صحبت کرد بود و مطابق برنامه پس از چند دقیقه از محل دور شد

*

به این ترتیب روز جهانی کارگر، در سال 1362 ، به تناسب توان و وسع کارگران و فعالان کارگری ، در میان مردم شهر مهاباد و در محلات و خیابان های این شهر برگزار شد و بدون هیچ مشکلی به پایان رسید . شهر تا ساعت 11/5 صبح متأثر از شعارها ، اطلاعیه ها و نوشته های کارگری بود و حدوداً در 70 درصد نانوایی ها هم مراسم روز کارگر برگزار گردید . نیروهای دولتی نیز بعد از اینکه اطلاعیه ها و نوشته های کارگری را جمع آوری کردند ، نیروهای زیادی را به سطح شهر و مراکز مختلف آن فرستاد تا جلو تحرکات و اعتراضات احتمالی کارگری و مردمی را بگیرند. بعد از اینکه نیروهای دولتی نوشته های کارگری را جمع آوری کردند به فکر سرکوب و دستگیری فعالان کارگری افتادند و به محل های که فعالان کارگری رفت و آمد می کردند سر زدند تا آنان را دستگیر کنند. اما به دلیل عملیات نیروهای کومله در تاریخ 12 اردیبهشت یعنی یک روز بعد از اول ماه مه در روز روشن (ساعت 11 صبح) که صورت گرفت دیگر ما را از یاد بردند و چند ما بعد اقدام به دستگیری فعالان کارگر کردند.

*

بعد از آن روز تا مدت ها این سؤال ذهن مرا به خود مشغول کرده بود که به راستی چرا نظام های سرمایه داری و عوامل و نیروهای تحت امر آن ، تا این اندازه از خواست ها و مطالبات کارگران ، از جمله بزرگداشت این روز جهانی و تاریخی و برجسته کردن شعارها ، خواست ها و اهداف آن وحشت دارند و به ویژه در کشورهایی همچون کشور ما ، به هیچ وجه آن را برنمی تابند و از برگزاری مراسم آن جلوگیری می کنند ؟ چرا کارگران و فعالان کارگری را صرفاً به دلیل شرکت در مراسم این روز به زندان می افکنند و به انواع و اقسام مجازات ها

محکوم می نمایند؟ خواست ها و مطالبات کارگران و بطور مشخص برگزاری مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر، چرا تا این حد خواب را از چشمان سرمایه داران و عوامل آنان می رباید و موجبات هراس و وحشت آنان را فراهم می کند؟ مگر کارگران و فعالان کارگری چه می گویند و چه می خواهند که باید لشکری را برای جلوگیری از مراسم آنان در روز کارگر بسیج کرد و با تمام قوا، از انعکاس نظرات و بیان خواست ها و مطالبات این طبقه - که چیزی جز بیان خواست ها و مطالبات حق طلبانه و انسانی اکثریت عظیمی از انسان های تولید کننده و کارگر نیست - ممانعت به عمل آورند و نوشته ها و اطلاعیه های آنان را با دستپاچگی هر چه تمام تر از کوچه ها و خیابان های شهر جمع آوری و پاکسازی نمود؟ کارگران چیزی جز خوشبختی و رفاه برای همه آحاد جامعه، از طریق الغای مناسبات نابرابر طبقاتی - که در آن همه ثروت و رفاه از آن عده ای قلیل به نام سرمایه دار و تمامی فقر و خانه خرابی و سیه روزی برای اکثریت آحاد جامعه، به نام کارگر است - نمی خواهند. همین یک نمونه (اجرای مراسم روز جهانی کارگر، توسط کارگران در شهر مهاباد، و بسیج گسترده نیروهای نظامی و انتظامی، برای جلوگیری از اجرای مراسم کارگران در این روز و همچنین جمع آوری پلاکارد ها و نوشته های آنان با آن سرعت و دستپاچگی هر چه تمام تر) به عنوان مثالی از خروار، خود حکایت از این نمی کند که در پس همه این تحرکات و تهاجمات طبقاتی و سرکوب گرانه، منافع طبقه ای خاص (طبقه سرمایه دار) خوابیده است که از قبل بهره کشی و استثمار وحشیانه و روزافزون کارگران و تحمیل فقر و سیه روزی و خانه خرابی به طبقه کارگر، انباشت سرمایه می کند و سود های نجومی به جیب می زند؟

قابل توجه اینکه بهره کشی و استثمار کارگران در طول این مدت با شدت هرچه تمام تر ادامه یافته و امروزه حتی بیش از گذشته و به شکل بسیار بی رحمانه تری از جانب طبقه سرمایه دار دنبال می شود. تا آنجا که در شرایط موجود حتی از سفره خالی کارگران نیز نمی گذرند و آن را هم مورد تهاجم و تعرض قرار می دهند.

*

در پایان بد نیست که به این مسئله نیز اشاره کنم که در آن زمان هرگونه فعالیت کارگری (در منطقه ما) عیناً با تشکیلات کومله و فعالیت های آن تداعی می شد و ما به جای اینکه زیر اطلاعیه ها و نوشته های خود اسم تشکل کارگری یا اسامی کارگران را بنویسم، اسم کومه له

را می نوشتیم . لذا به همین دلیل است که من می گویم هر گونه فعالیت کارگری بدون نام کومه له وجود نداشت. اما بعد از چندین و چند سال مبارزه و فعالیت ، امروزه کارگران به این درک سیاسی رسیده اند که باید مستقل باشند و زیر بار مسئولیت هیچ یک از احزاب و سازمان ها نروند . تأسف بار اینکه ده ها نفر از کارگران ، برای رسیدن به چنین درکی (درک توده ای و جنبشی از فعالیت و مبارزه) جان خود را از دست داده اند . امروزه دیگر این کارگران نیستند که باید گوش به فرمان احزاب و تشکل های سیاسی باشند ، بلکه برعکس ، این احزاب و تشکل های سیاسی هستند که از قابلیت ها و توانایی های جنبش کارگری بهره می برد.



علی خورشیدی، امین عزیزی، نجم الدین عزیزی و محمود صالحی در حین کارکردن

محمود صالحی

16/7/89

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

21 مهر 1389

www.khamahangi.com

komite.hamahangi@gmail.com

برگرفته از سایت: "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری"